

وقتی به نفع شادی احساسات دیگر ما سرکوب می شود

## شادی استاندارد و تکنیک هایش



آرش حیدری  
عضو هیأت علمی دانشگاه علم و فرهنگ

طی دو دهه گذشته پرسش از شادی و شادکامی در ایران به مسأله‌ای پردامنه تبدیل شده است. از سیاستمداران گرفته تا روان‌شناسان، جامعه‌شناسان و سایر حوزه‌های علوم انسانی پرسش از شادی در ایران را در افق‌های گوناگونی طرح کردند. در این بین، آنچه در زندگی روزمره رایج شد، ایده‌ای درباره شادی است که آن را در نسبت با درون، توانایی‌های فردی و احساسات فردی مفهوم‌پردازی می‌کند. روان‌شناسی مثبت‌گرا در سطوح آکادمیک از یک سو و نسخه عامیانه آن از دیگر سو، تصویری از شادی و امکان آن ارائه کردند که یکسر به درون فرد بازمی‌گردد. نکته جالب توجه اینجا است که این داعیه در مورد شادی مورد توجه سیاست‌های فرهنگی-اجتماعی رایج نیز قرار گرفت و مسئله شادی به شاد کردن افراد فروکاسته شد. در همین بازه است که طیف وسیعی از آثار سینمایی در قالب هزل و هجو و برنامه‌های رسانه‌ای اصطلاحاً طنز و نوعی تلاش برای «تولید انرژی مثبت» به کار فرهنگی رایج برای شاد کردن مردم رایج می‌شود. این معنا از شادی بر این فرض استوار است که ذهن بر عین اولویت دارد. تصویری که این نوع نگاه از انسان دارد بر انسانی تک‌افتاده اتکا دارد و درصدد است با تمرکز بر این انسان تک‌افتاده فنون خوشبختی و شاد بودن را به او آموزش دهد. این نوع نگاه، شادی همچون پدیده‌ای اجتماعی را در پراکنش می‌گذارد و چه بسا خود اجتماع را همچون مانعی برای تحقق شادی قلمداد کند. شعار «خودت باش» بیش از آنکه بر تأمل در خویش‌نشدن همچون موجودی اجتماعی استوار باشد بر ساختن نوعی «خود» استوار است که تلاش کند هرچه بیشتر از اجتماع فاصله بگیرد. با این اوصاف، به‌نظر می‌رسد با فرآیندی مواجهیم که از ایده شادی اجتماع‌زدایی شده است و شادی همچون عملی فردی و شخصی مفهوم‌پردازی می‌شود. این فروکاست فردی هم‌ارز مجموعه بزرگی از سیاست‌های اجتماعی-اقتصادی نیز هست که طی آن، فرد باید مسئول نیکبختی و بدبختی خود باشد.

برآمدن این ایده در باب شادی پدیده‌ای است جهانگیر و باسیاست‌های تعدیل‌ساختاری و مقررات‌زدایی از بازار همزمان است. دقیقاً در همینجا است که شادی باید استاندارد شود. نکته جالب توجه اینجا است که تمرکز بر شادی و شاخص‌های آن و تقلا برای خلق و توزیع مجموعه‌ای از تکنیک‌ها برای شاد بودن در آغاز از روان‌شناسی صنعتی آغاز می‌شود. همچنین این پرسش که چه باید کرد که در عین وجود فشارهای کاری و مالی بر کارگران بتوان حداکثر بهره‌وری و حداکثر شادی را نیز داشت، مطرح می‌شود. به این ترتیب شادی اگر شاخصی محوری داشته باشد ذیل مفهوم موفقیت توضیح‌پذیر می‌شود و موفقیت پیشاپیش در نظم متصلب هنجاری-بازاری از پیش تعریف شده است. فرد موفق فرد شاد است و البته فردی مولد که از پس خودش برمی‌آید. دقیقاً در اینجا است که شادی و پدیدارشناسی آن به محاق می‌رود. انسان شاد انسانی موفق و مولد است و غیر از این باشد دچار اختلال است. در همینجا است که طیف بزرگی از حالات بشری در منطقی آسیب‌شناختی درمی‌غلتنند. انواع اندوه، غم، ترس، هول، نگرانی و... که واکنش‌هایی بشری به شرایط بیرونی اند همچون انواعی از اختلال مفهوم‌پردازی می‌شوند. در

از فرآیند جامعه‌پذیری کودکان و نوجوانان در فضای ورزش و بازی است که متوقف شده و شکل آیین‌گذار و بلوغ را که با شادی برون‌خانگی پیوند داشت، تغییر داده است. شادی یک پدیده جمعی و زیست شده است و مجازی شدن آن، بر کیفیت شادمانی و عمق آن تأثیر می‌گذارد و از بازنمایی شادمانه هویت ملی می‌کاهد.

در ایران به‌نظر می‌رسد با یک دیالکتیک فعال شادی و اندوه مواجهیم. مايلم بدانم به‌عنوان یک مردم‌شناس فکر می‌کنید کدام یک از این دو در ایران وجهه پررنگ‌تری دارد و آیین‌های بیشتری خلق می‌کنند: اندوه یا شادی؟

در ایران، گرایش‌های گفتگومانی مختلفی وجود داشته است که این دو را در خوانشی ایدئولوژیک در تضاد با هم تعریف می‌کنند، این در حالی است که هم شادی و هم اندوه رابطه دیالوژیک، میان-آیینی و میان-منتنی با هم دارند. فرهنگ شادمانی و فرهنگ اندوه هر دو بویژه در چشم‌انداز آیین، هویت ملی ایرانی را طی زمان بازتاب



هم در آیین‌های شادی و هم در آیین‌های اندوه با هویت ملی به مثابه هویت آستانه‌ای روبه‌رو هستیم که تأکید آن بر باززایی (و تولد بعد از فاجعه) و امید است. یعنی هم فرهنگ شادمانی و هم فرهنگ اندوه در ایران بر تولد دوباره و باززایی و امید تأکید دارد، البته زبان و جهت‌گیری نمادین آنها با هم فرق می‌کند

می‌دهند. هویت ملی به واقع برای ملت‌ها، آیین‌های از تجربه جمعی و روایی شادی و اندوه است؛ برای سرزمینی چون ایران که همواره با فجایع طبیعی و انسانی روبه‌رو بوده است، وجود آیین‌های اندوه چه قبل (سوک سیاوش) و چه بعد از اسلام کاملاً معنادار است. به همین دلیل است که هم در آیین‌های شادی و هم در آیین‌های اندوه با هویت ملی به مثابه هویت آستانه‌ای روبه‌رو هستیم که تأکید آن بر باززایی (و تولد بعد از فاجعه) و امید است، یعنی هم فرهنگ شادمانی و هم فرهنگ اندوه در ایران بر تولد دوباره و باززایی و امید تأکید دارد، البته زبان و جهت‌گیری نمادین آنها با هم فرق می‌کند؛ از یک سو در تاریخ دراز ایران وجود فجایع طبیعی و انسانی (جنگ) اهمیت باززایی بر پایه آیین‌های اندوه را حیاتی می‌سازد- آنگونه که الیور اسمیت در مورد جوامع شبیه ایران مطرح می‌کند- و از سوی دیگر ساختار متصلب طی تاریخ طولانی و بسیار دراز این سرزمین، ظهور اشکال و جلوه‌های شادمانی را در ادبیات و آیین و موسیقی محدود می‌کند. با این حال برخلاف گروهی که این دو را در برابر هم تعریف می‌کنند، در اشکال غیررسمی، فرهنگ شادی و اندوه کارکردی همسو داشته‌اند؛ علاوه بر این مردم ایران در خلق ادبیات و آیین‌هایی چندصدایی که به طور توأمان فرهنگ شادمانی و اندوه را بازتاب می‌دهد، در تاریخ عاملیتی قدرتمند و انتقادی را شکل بخشیده‌اند.

اینجا است که درون‌فهمی آدمی همچون موجودی چندوجهی، تاریخمند، منعطف و خلاق به کناری می‌رود و نگاهی مکانیکی غالب می‌شود که غایتش تولید انسان موفق است (موفق با تعاریف از پیش موجود). در اینجا غم و اندوه یک هنرمند که شرط امکان خلق هنرش است نه همچون نوعی امکان که نوعی اختلال مفهوم‌پردازی می‌شود. اندوه، خشم و سایر حالاتی که افق‌های معرفتی نوپدید می‌پیش روی انسان می‌گشایند نه همچون انواعی از امکانات معرفت‌شناختی برای مواجهه با جهان و خلق جهانی دیگرگون، که همچون انواعی از بیماری صورت‌بندی می‌شوند. صد البته که شادان زیستن غایت مطلوب زیست آدمی است اما باید توجه داشت که شادی در اینجا صرفاً یک دال است و محتوا و مدلول آن مسأله‌ای بشدت تاریخی، فرهنگی، سیاسی و پدیدارشناختی است. فروکاست این پدیده به مجموعه‌ای از استانداردهای تاریخ زدوده، فرهنگ زدوده، زمان زدوده، مکان زدوده، سیاست زدوده به چند ویژگی بالینی و رفتاری چیزی نیست جز تهی کردن آدمی از مخزن عظیم احساسات و خلجان‌ها و هیجان‌هایش. انسان بودن دقیقاً در همین مواجهات معنا دارد، آدمی تلاطمی شورمند است که آدمی را معنا می‌کند، آنچه این تکنولوژی‌های شادی از شادی مراد می‌کنند چیزی نیست جز انسانی تک‌ساحتی که عمیقاً دچار فقر تجربه است. انسانی که از مواجهه با جهان در کثرتی از حالات و احساسات بشری عاجز است و جهان طبیعی و اجتماعی چیزی نیست جز ابزاری مصرفی برای شاد کردن او در همین معنای مکانیکی. انسانی که شادایش در گریز از اجتماع و پیوندهای بشری تعریف می‌شود صد البته موجودی است سربه‌راه و ایده‌آل برای انواعی از مکانیسم‌های سلطه و برده‌سازی.

